

# آشنایی با زبان گیلکی

گردآورنده: سهیل حیدری

## فهرست مطالب

۳.....	فصل اول (مقدمه): خاستگاه زبان گیلکی .....
۶.....	گیلکی نو.....
۹.....	فصل دوم: رسم الخط زبان گیلکی .....
۹.....	پیشگفتاری بر شیوه نامه‌ی خط گیلکی.....
۱۱.....	فصل سوم: یادگیری زبان گیلکی .....
۱۱.....	درس اول: ضمائر در زبان گیلکی .....
۱۱.....	ضمائر فاعلی .....
۱۲.....	ضمائر ملکی.....
۱۲.....	ضمائر مفعولی .....
۱۲.....	ضمائر انعکاسی .....
۱۳.....	درس دوم: افعال ربطی در زبان گیلکی .....
۱۴.....	نکته‌ی خیلی مهم (۱): .....
۱۵.....	نکته‌ی خیلی مهم (۲): .....
۱۶.....	درس سوم: صرف و نحو در دستور زبان گیلکی .....
۱۶.....	بخش یکم: صرف افعال گیلکی .....
۲۰.....	بخش دوم: نحو در دستور زبان گیلکی .....
۲۲.....	درس چهارم: مکالمه.....
۲۲.....	بخش ۱۱: شمی آشنایی حی خوشبختم.....
۲۲.....	بخش ۱۲: ام: این چی هیسه؟ .....
۲۳.....	بخش ۱۳: ام: کویه تنه؟ .....
۲۳.....	بخش ۱۴: ام: کویه هیسه؟ .....
۲۴.....	بخش ۱۵: ام: کویه شی هیسی؟ .....
۲۴.....	بخش ۱۶: ام: چی کار گوته دری؟ .....
۲۵.....	بخش ۱۷: ام: مۆ کرمان درم. ....
۲۵.....	بخش ۱۸: ام: چی خانی؟ .....
۲۶.....	فصل چهارم: لغات .....

## فصل اول (مقدمه): خاستگاه زبان گیلکی<sup>۱</sup>

در قرن هجدهم میلادی شخصی به نام «سر ویلیام جونز» برای اولین بار از شباهت میان زبان‌هایی صحبت کرد که به زبان‌های «هندواروپایی» مشهور شدند. بر اساس مقایسه زبان‌های ثبت شده قدیمی و زبان‌های امروزی این نظر بین جمهور زبانشناسان وجود دارد که منشاء تمامی زبان‌های این خانواده که در حال حاضر حدود ۳ میلیارد نفر گویشور داشته و بزرگترین خانواده زبانی را تشکیل می‌دهند، یک زبان واحد فرضی به نام «هندواروپایی اولیه» بوده است. یکی از شاخه‌های منشعب از زبان‌های «هندواروپایی»، زبان‌های «هندوایرانی» هستند که دسته کوچکتر «زبان‌های ایرانی» یکی از شاخه‌های آن است و زبان‌های موجود در این گروه نیز خود در دسته‌های کوچکتری قرار می‌گیرند. طبق نظر زبانشناسان، گیلکی در گروه «زبان‌های شمال غربی ایرانی» و در دسته «زبان‌های اطراف دریای کاسپی» قرار می‌گیرد. از جمله زبان‌های نو شمال غربی ایرانی، می‌توان به کردی، زازاکی، بلوچی و... اشاره کرد و برای زبان‌های اطراف دریای کاسپی می‌توان زبان‌های تالشی، سمنانی، سنگسری و... را نام برد. زبان فارسی در گروه زبان‌های جنوب غربی ایرانی، در کنار زبان‌هایی مانند لری، لاری و... قرار می‌گیرد. بر اساس متون به جا مانده از زبان‌های ایرانی، برای آن‌ها سه دوره تاریخی باستان، میانه و نو در نظر می‌گیرند. به طور کلی سیر معکوس تاریخی، همگرایی زبان‌های هم خانواده را نتیجه می‌دهد. از دوره باستان زبان‌های ایرانی، تنها از دو زبان هخامنشی و اوستایی اطلاعات قابل توجه‌ای موجود است. این زبان‌ها به همراه زبان هندوایرانی سانسکریت از دوران باستان می‌توانند در شناختن چگونگی تحول زبان‌ها از زبان فرضی هندواروپایی اولیه تا دوران میانه و نو ایرانی به ما کمک کنند. از دوران میانه زبان‌های ایرانی غربی، زبان‌های «پهلوی اشکانی» و «پهلوی ساسانی» ثبت شده‌اند که با تطبیق واژه‌ها و دستور آن‌ها می‌توان به شناخت بیشتری از زبان‌های ایرانی نو رسید. با ذکر چند مثال سعی می‌شود خاستگاه زبان گیلکی را بررسی کنیم.

در گویش‌های مختلف زبان گیلکی کلمات «مانگ/منگ/مونگ» معادل «ماه» در زبان فارسی است. اوستایی و هخامنشی این کلمه mah، در سانسکریت mas، در آلمانی mond، در انگلیسی moon است و صورت هندواروپایی اولیه آن mensēs بازسازی می‌شود. همان‌طور که

---

<sup>۱</sup> فرهنگ کرمی (تیر ۱۳۹۴)

مشاهده می‌شود حرف **n** در گیلکی و در نمونه‌های اروپایی، هندواروپایی اولیه وجود دارد در حالی که در زبان‌های ثبت شده هندوایرانی باستان دیده نمی‌شود. در برخی از گویش‌های زبان گیلکی واژه‌های «سؤندؤل / سؤندؤلّه» به معنی «حلزون» به کار می‌روند. در انگلیسی **snail**، در سوئدی **snigel** به همین وجود دارد که برای آن‌ها ریشه هندواروپایی اولیه **sneg** به معنی «خزیدن» آورده شده است؛ با توجه به سابقه دار بودن تبدیل **d<g>** می‌توان احتمال داد که واژه‌های گیلکی ذکر شده به ریشه هندواروپایی ذکر شده مرتبط باشد. در بعضی از گویش‌های زبان گیلکی واژه «لوائس» معادل کلمه فارسی «روباه» است. این واژه در سانسکریت **lomaza**، در اوستایی **raopai**، در پهلوی اشکانی **robas**، در انگلیسی **fox** و در لتوانیایی **lapsa** است. همان‌طور که مشاهده می‌شود حرف «**s**» در زبان‌های هندواروپایی دیگر هم وجود دارد و با توجه به تبدیل **h<s** نکته جالب این است که در یک زبان میانه ایرانی این حرف دیده می‌شود ولی در زبان باستانی ایرانی ثبت نشده است که این نشانه حاکی از وجود زبان‌های دیگری غیر از دو زبان ثبت شده در دوران باستان زبان‌های ایرانی است. کلمه‌ی «ورگ» در زبان گیلکی معادل «گرگ» در زبان فارسی است. این واژه در سانسکریت به صورت **vrkas**، در اوستایی **vehrka**، پهلوی اشکانی و ساسانی **gurg**، در انگلیسی **wolf** می‌باشد که در هندو اروپایی اولیه به صورت **wlkwos** بازسازی می‌شود. همان‌طور که مشاهده می‌شود صورت گیلکی حرف «**v**» باستانی را در خود حفظ کرده در حالی که در زبان‌های میانه پهلوی اشکانی و ساسانی تبدیل **g<v** مشاهده می‌شود. در گیلکی «پورد» به معنی «پل» در فارسی وجود دارد. در اوستایی این کلمه به شکل **peretu**، در پهلوی اشکانی **purt** و در انگلیسی **ford** به معنی محل عبور از رودخانه آمده است که در هندواروپایی اولیه به شکل **prtū** بازسازی می‌شود. در پهلوی ساسانی این واژه به صورت **puhl** وجود دارد در دستور زبان گیلکی هم نکات جالبی وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: ترکیبات وصفی و اضافی: در زبان‌های قدیمی ترتیب ترکیبات وصفی و اضافی بیشتر به شکل ترتیب آن‌ها در گیلکی امروزی شباهت دارد و در فارسی امروزی این ترتیب قلب شده است. برای مثال ترکیب وصفی «**srīre anahite**» در زبان اوستایی به معنی «آناهیتای زیبا» می‌باشد که معادل ترکیب گیلکی «خوجیر ~ آناهیتا» است. ترکیب اضافی «**vishtaspahaya pucha**» به معنی «پسر ویشتاسپ» در فارسی، با ترتیب ترکیب «ویشتاسپی وچه» در گیلکی هماهنگی نشان می‌دهد. ضمائر ملکی: در گیلکی ترکیب «می پیئر»، معادل «پدرم / پدر من» در فارسی است. در زبان هخامنشی «**mana pita**» همین معنی را می‌دهد و ترکیب انگلیسی آن به صورت «**myfather**» است. در این مورد نیز زبان گیلکی ترتیب قدیمی را حفظ کرده است. شواهد و قرائن نشان می‌دهند که برخلاف تصور القا شده،

گیلکی هرگز گویشی از فارسی نیست. با توجه به اینکه برخی از صورت‌های قدیمی‌تر از زبان‌های میانه غربی در گیلکی وجود دارد قاعدتا نمی‌تواند گویشی از آن‌ها هم باشد؛ با این اوصاف و بر این اساس عدم تطبیق دقیق عناصر زبان گیلکی با زبان‌های ثبت شده باستانی می‌توان برای گیلکی دوران باستان و میانه مستقلی از زبان‌های ثبت شده در نظر گرفت. طبق شباهت‌های موجود بین زبان‌های حوزه دریای کاسپی به احتمال بسیار زیاد نیای باستانی (و شاید میانه) این زبان‌ها با گیلکی مشترک است که در مرحله قبلتر این اشتراک با دیگر زبان‌های شمال غربی ایرانی وجود داشته است که در نهایت به نیای اصلی «هندواروپایی اولیه» ختم می‌شود. طبیعی است فارسی به عنوان یک زبان جنوب غربی ایرانی شباهت‌های قابل توجه‌ای با گیلکی داشته باشد که این شباهت‌ها مختص به یک زبان نبوده و اشتراک بین زبان‌ها محسوب می‌شوند و این موضوع بین تمام زبان‌های هم ریشه قابل مشاهده است. حتی گاهی کلمات متداول در فارسی اصلی شمال غربی دارند. مانند کلمه «زرد» و «زر» که در زبان جنوب غربی هخامنشی به صورت *daraniya* ثبت شده است. در اوستایی این کلمه *zaranya* بوده و از ریشه هندواروپایی اولیه *ghel* به معنی درخشیدن است. در انگلیسی واژه‌های *gold* به معنی «طلا» و *yellow* به معنی «زرد» از همین ریشه وجود دارند. تغییر *d < z < g* در هخامنشی رخ داده است که چون زبان فارسی از زبانی نزدیک به هخامنشی مشتق شده است می‌بایست صورت دارای «*d*» را داشته باشد. طبق همین روند آوایی واژه‌های زانو، ورزیدن، برزگر، ورزش، دیز-دژ و... دارای اصل شمال غربی ایرانی هستند. کلمه «ژرف» که در فارسی به کار می‌رود نیز بر اساس تغییرات آوایی در این زبان دخیل است و صورت جنوب غربی آن باید به صورت «زرف/زفر» باشد چون در زبان پهلوی ساسانی به صورت «*zafra*» ثبت شده که زبان فارسی از زبانی شبیه به آن مشتق شده است. معادل گیلکی آن در گویش‌های مختلف به صورت «جل، جول، جلف، جلفه» وجود دارد. برای مثال دیگری از این دسته می‌توان به کلمه «مژه» اشاره کرد که معادل گیلکی آن «میجیک» می‌باشد. معادل پهلوی ساسانی آن «*mizag*» بوده و در گویش ممسنی زبان لری «مرزنگ» همین معنی را می‌دهد. بر همین اساس کلماتی مانند واژه، واج، جوجه تیغی و... نیز دارای اصل شمال غربی هستند. بر خلاف تصور جا انداخته شده بین مردم، اتلاق زبان، گویش و لهجه به گونه‌های مختلف، مفهوم رتبه‌بندی و ارزش گذاشتن گونه‌ها را نمی‌رساند؛ بلکه فقط میزان شباهت و تفاوت گونه‌ها را نشان می‌دهد. در واقع گویش و لهجه تعریف مستقلی از زبان نبوده و با وجود آن معنا پیدا می‌کنند و همه گویش‌ها و لهجه‌ها تمام خصوصیات یک زبان کامل را دارند و رسالت زبان که انتقال مفاهیم و ایجاد ارتباط میان آن‌ها است را به خوبی انجام می‌دهند. به بیان دیگر اگر ثابت شود گونه‌ی *X* و گونه‌ی *Y* در حد گویش باهم اختلاف دارند، رابطه‌ی گویش بودن دو

طرفه بوده و باید گفته شود گونه X و Y دو گویش از یک زبانند نه اینکه یکی را گویش و آن یکی را زبان نام بنهیم؛ چون در اکثر موارد گویش‌های نو یک زبان، منشا یکدیگر نبوده و در گذشته از یک زبان واحد منشعب شده‌اند که سهم‌شان از آن زبان به یک اندازه است! یعنی اگر کسی به اشتباه، اصرار بر رابطه گویشی میان زبان‌های غیر فارسی ایران و فارسی داشته باشد و مثلاً گیلکی، کردی، بلوچی یا حتی ترکی و ترکمنی را گویشی از فارسی معرفی کند باید گفت در این حالت و با این فرض خلف، فارسی هم نسبت به گونه‌های یاد شده گویش محسوب می‌شود که نزد نشر دهندگان این تفکر، گفتن جمله اخیر برابر با کفر گویی و ارتداد است!

## گیلکی نو

از قدیمی‌ترین متونی که به زبان گیلکی نو نوشته شده است می‌توان به ترجمه‌ها و تفاسیر دیلمی و تبری قرآن، اشعار گیل امردی پیر شرفشاه، و اشعار تبری شاعران مختلف در قرون گذشته اشاره کرد که از این حیث می‌توان گیلکی را پس از فارسی دری، «دومین زبان مکتوب ایرانی نو» لقب داد. بنا به گواهی اسناد تاریخی مکتوبات دیگری نیز به زبان گیلکی نوشته شده است که متأسفانه از بین رفته‌اند یا حداقل در دسترس نیستند مانند: ذکر اصطلاحات گیل و دیلم که یک باب از کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان نوشته ظهیرالدین مرعشی است، مرزبان‌نامه منسوب به مرزبان بن رستم و... در حال حاضر گویشوران بومی زبان گیلکی در استان گیلان از شهر رضوانشهر و مرزبان تالشی تا شهر علی آباد کتول در استان گلستان و بخش‌هایی از استان‌های قزوین، تهران، البرز و سمنان زندگی می‌کنند که اکثریت آن‌ها به زبان خود «گیلیکی، گیلکی، گلکی» و گفته برخی نیز زبان خود را «تاتی» می‌نامند. لازم به ذکر است که تاتی به گونه‌های مختلفی از زبان‌های ایرانی اطلاق می‌شود که مقصود از گیلکی نامیدن برخی از این گونه‌ها تطابق دستوری و واژگانی آن‌ها با زبان گیلکی است و برخی از گونه‌هایی که تاتی خوانده می‌شوند زبانی مستقل از گیلکی بوده و قرابت قابل توجه‌ای به زبان تالشی دارند. بر اساس آواها، تفاوت‌های جزئی دستوری، تحولات واجی می‌توان گیلکی را به چند دسته کلی تقسیم کرد:

۱. مناطق غربی گیلان شامل شهرهای صومعه سرا، فومن و...
۲. مناطق مرکزی گیلان شامل رشت، کوچصفهان، انزلی و..

۳. مناطق شرقی گیلان شامل آستانه، لاهیجان و...
۴. مناطق جنوبی گیلان شامل رودبار، رستم آباد و...
۵. شهرهای کوهپایه‌ای مانند رحیم آباد، سیاهکل و مناطق کوهستانی شرقی گیلان شامل دیلمان، اشکور و...
۶. متنها الیه شرقی گیلان تا تنکابن
۷. عباس آباد، چالوس و کلارستاق
۸. مناطق جنوبی چالوس مانند دلیر، سیاه بیشه
۹. رویان، نور و نوشهر
۱۰. مناطق مرکزی مازندران شامل آمل، بابل و قائمشهر
۱۱. مناطق شرقی مازندران از ساری تا علی آباد کتول
۱۲. مناطق جنوبی استان گلستان غیر ترکمن نشین
۱۳. شهمیرزاد
۱۴. رودبار الموت

در تقسیم‌بندی فوق فقط مطالب کلی گویشی لحاظ شده و تا حد زیادی تقریبی می‌باشد. به دلیل نبود مطالعه و پژوهش کافی در مورد گویش‌های مختلف، تعیین حدود و ثغور دقیق گویش‌ها امکان پذیر نبوده و زوایا و خفایای گویش‌های مختلف کاملاً شناخته شده نیست. سعی می‌رشد با ذکر یک جمله به چند گویش زبان گیلکی، به چند نکته دستوری اشاره شود.

فارسی تهرانی: برادر بزرگ من از سر کار داشت میراومد که پدرت رو دید.

- فومن: می پیلله برار کرا کار ˆ سر ˆ جه آمویی کی تی پیره بیدی.
- رشت: می پیلله برار کرا کار ˆ سر ˆ جه امون دبو کی تی پیره بیدی
- رودسر: می پیللا برار کار ˆ سر ˆ جی هما دبو که تی پیتره بیدی
- سختسر: می گت ˆ برار کار ˆ سر ˆ جی هما دبا که تی پیتره بیدی
- چالوس: می گت ˆ برار کار ˆ سر ˆ جا دره امیه که تی پیتره بیدی
- آمل: مه گته برار کار ˆ سر ˆ جا دپیه امونه که ته پیتره بیدی.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید با وجود اختلافات جزئی دستوری و تفاوت در کلمات، ساختار کلی زبان در گویش‌های مختلف مشابه است؛ از جمله ضمائر ملکی، ترتیب صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه، ترتیب قرار گرفتن حرف اضافه، آمدن پیش فعل "ب" در زمان ماضی ساده، استفاده از مصدر «دبؤن/دوین/دیین» برای زمان مستمر در اکثر گویش‌ها. در گیلکی گاهی برای یک کلمه طیفی مانند این را شاهدیم: «سؤخته، بونه، بیشتی، رندی» معادل «ته دیگ» در فارسی تهرانی، گاهی اختلاف کلمات در مصوتهاست است مانند: «خاخور، خاخؤر، خاخر» معادل «خاهر/خار (خواهر)» در فارسی تهرانی، گاهی نیز تغییرات واجی در کلمات گویش‌های مختلف مشاهده می‌شود مانند: «چچ، چاش، کاش، کاشن، کاشم» معادل «خزه» در گویش تهرانی زبان فارسی. وجود اختلاف گویش و لهجه بسیار در میان گویشوران زبان گیلکی را می‌توان به عوامل متعددی مرتبط دانست از جمله: عدم ارتباط گویشوران به سبب عوامل طبیعی مانند رود، کوه و... وجود بلوک‌های سیاسی و حکومت‌های منطقه‌ای در مناطق مختلف، تاثیر پذیری از زبان همجوار یک گویش مشخص، وجود منابع آب کافی و شکل‌گیری جمعیت‌های پراکنده در اطراف آن‌ها. ذکر این نکته ضروری است که این تفاوت‌ها در میان هر زبان بومی و کهنی قابل مشاهده است؛ به عنوان مثال در زبان کردی طوایف کرمانجی، مکریانی، سورانی، اردلانی، گروسی، کلهری و... در عین وحدت زبانی، دارای گویش‌ها و لهجه‌های متنوعی هستند که به مراتب بیشتر از گویش‌های گیلکی متفاوتند. در زبان ترکی آذربایجانی این اختلافات کمتر دیده می‌شود، چون سابقه تکلم این زبان در ایران و جمهوری آذربایجان کمتر از زبان‌های ایرانی بوده و در فاصله زمانی کمتر تغییرات کمتری در مناطق مختلف حادث شده است.



## فصل دوم: رسم الخط زبان گیلکی<sup>۲</sup>

### پیشگفتاری بر خط گیلکی

معروفترین و مهمترین نشانه، « ۆ » است که در اصل نشاندهنده‌ی شوا ( ) است. اما به طور قراردادی ما در ترکیب‌های اضافی از آن استفاده می‌کنیم.

اضافه‌ی ملکی: ماکان ۆ جوڤ

اضافه‌ی وصفی: سوڤخ ۆ روڤا

اضافه‌ی معمولی: اوڤاق ۆ مئن

دقت کنید که علامت « ۆ » در سه جا به هیچ وجه کاربرد ندارد. یکی در نشانه‌ی مفعولی: من ټي پسره بیدم. بنابراین نوشتن این جمله به صورت «من ټي پسر ۆ بیدم» نادرست است. چون «ه» بعد از پدر یک کلمه‌ی مستقل و نشانه‌ی مفعولی است. دیگری به جای فعل «ایسه / هیسه»: اوڤن ټي ماره. که اگر بنویسیم «اوڤن ټي ماره ۆ» نادرست است. چون در اینجا هم «ه» بعد از ماره، در واقع یک فعل است: اوڤن ټي ماره ایسه. و دیگری هم به جای حرف اضافه: «مرمه گوشنه!»؛ که اگر بنویسیم «مرم ۆ گوشنه!»، غلط است. گاهی لازم است که تاکید کنیم که در یک کلمه بعد از یک حرف شوا داریم؛ در این موارد می‌توان از هفت کوچک استفاده کرد. مانند وڤرگ یا ڪل.

برای نمایش آوای a یا فتحه ( َ ) در هر دو حالت کوتاه و کشیده از «ا» (نیر: y z b r) استفاده می‌کنیم. مانند: تا (تو را)، دانم (دارم)، پآچ (کوتاه)، دارم (دارم). البته همیشه تأکید روی فتحه‌ی کشیده است.

---

ورگ (خرداد ۱۳۹۴)<sup>۲</sup>

برای نمایش آوای e یا کسره ( ) در هر دو حالت کوتاه و کشیده از «ئ» (ی‌زیر: y zir) استفاده می‌کنیم. مانند: مئن (تو، داخل). البته همیشه تأکید روی کسره‌ی کشیده است.

برای نمایش آوای o یا ضمه (ُ) در هر دو حالت کشیده و کوتاه و نیز برای نمایش صداهای ow، از «ؤ» (ی‌پیش: y piš) استفاده می‌کنیم. مانند: شؤن (رفتن)، شؤ (شب)، خؤ (خواب). البته همیشه تأکید روی ضمه‌ی کشیده است.

برای نمایش آوای او (u) در هر دو حالت کوتاه و کشیده از «ؤ» استفاده می‌کنیم. مانند: فؤؤستن، دؤر، بؤر.

برای نمایش آوای «ای» (î) در هر دو حالت کشیده و کوتاه از «ی» استفاده می‌کنیم که در هر دو حالت جدا و چسبیده نقطه‌دار است. مانند: تیتی.

در کلمه‌هایی که با دو حرف نماینده‌ی یک مصوت آغاز می‌شود (ایران، اوره، اثره و...)، الف اول کلمه همچنان به صورت سنتی نوشته می‌شود اما خوانده نمی‌شود.

به عنوان گیومه، از همان گیومه‌ی جهانی و استاندارد “” استفاده می‌کنیم. گیومه در این موارد کاربرد خواهد داشت: سخنی که به طور مستقیم از جایی یا کسی نقل می‌شود. نام‌ها و کلمه‌های خاص، عنوان‌ها، اصطلاحات فنی و علمی (فقط برای یک بار در هر متن).

در عددنویسی برای نمایش اعداد اعشاری از ممیز (/) استفاده می‌شود (۴۰۵/۲۳) و برای جدا کردن سه رقم هزارگان علامت معمول در استانداردهای جهانی (۰۰۴،۰۰۵،۰۶۰،۳،۰۴۰) به کار برده می‌شود.

بنابراین الفبای گیلکی بر اساس آنچه از گذشته به ما رسیده (فرهنگ گیل و دیلم محمود پاینده لنگرودی) این است:

آلیف (آ، ا، اُ)، بی (ب)، پی (پ)، تی (ت)، ئی (ث)، جام (ج)، چپی (چ)، حی (ح)، خی (خ)، دال (د)، ذال (ذ)، ری (ر)، زی (ز)، ژپی (ژ)، سین (س)، شین (ش)، صات (ص)، ضات (ض)، طای (ط)، ظای (ظ)، عن (ع)، غن (غ)، فی (ف)، قاف (ق)، کاف (ک)، گاف (گ)، لام (ل)، میم (م)، نون (ن)، وؤ (و، وُ، وَ)، نه (ی، ئ، ی)، هی گرد (ه). (بشنوید)

## فصل سوم: یادگیری زبان گیلکی

\* تمامی مثال‌ها در این فصل به لهجه‌ی سیاهکلرودی زده شده‌اند.

### درس اول: ضمائر در زبان گیلکی

ضمیر کلمه‌ای دستوری یا گرامری است که جانشین یک اسم یا عبارت اسمی می‌شود. ضمیرها انواع مختلفی دارند که مهمترین آن‌ها عبارتند از: ضمائر فاعلی، ملکی، مفعولی، انعکاسی، اشاره‌ای، نامعین، نسبی و سوالی که از این میان ضمائر فاعلی، ملکی، مفعولی و انعکاسی جزو ضمائر شخصی به حساب می‌آیند.

#### ضمائر فاعلی

ضمائر فاعلی همواره حالت فاعلی دارند و فاعل جمله هستند. به اصطلاح کننده‌ی کارند.

❖ ضمائر فاعلی در شهر رشت: من، تو، او، امان، شومان، اوشان

❖ ضمائر فاعلی در شهر لاهیجان: مو، تو، او، امه، شمه، اوشون

❖ ضمائر فاعلی در منطقه‌ی اشکور: مو، تو، او، امو (آمو)، شمو (شومو)، اوشان

مثال: مو خونه هیسام (من خونه هستم)

## ضمایر ملکی

ضمایر و صفات ملکی نشاندهنده‌ی آن‌اند که چه چیزی به چه کسی تعلق دارد.

❖ ضمایر ملکی در شهر رشت: می، تی، اۆن، آی، شی، اۆشان

❖ ضمایر ملکی در شهر لاهیجان: می، تی، اۆن، آئه، شئه، اۆشون

❖ ضمایر ملکی در شهر چابکسر: می، تی، وی (اۆنی)، آی، شی، اۆشانی

مثال: مۆ می دای وریسأم (من پیش دایم هستم)

نکته: دای وریس دای، می دای وریس دایم

## ضمایر مفعولی

ضمایر مفعولی همواره حالت مفعولی دارند و مفعول جمله هستند.

❖ ضمایر مفعولی در شهر رشت: مره، تره، اۆنه، آمره، شمیره، اۆشانه

❖ ضمایر مفعولی در شهر لاهیجان: ما، تا، اۆنه، آمه، شمه، اۆشونه

❖ ضمایر مفعولی در شهر چابکسر: مره، تره، وره (اۆنه)، آمره، شمیره، اۆشانه

مثال: اۆنه هدی مره (اون رو بده به من)

## ضمایر انعکاسی

❖ ضمیر انعکاسی فاعلی: خۆر

❖ ضمیر انعکاسی مفعولی: خۆره

❖ ضمیر انعکاسی ملکی: خۆ (خۆشته)

مثال: مۆ خۆر هم (من خودم میام)

مثال: همه خۆ شناسنامه'نه خۆ هرا بیارن (همه شناسنامه‌هاشون رو با خودشون بیارن)

نکته: شناسنامه'ن (شناسنامه‌ها)، شناسنامه'نه (شناسنامه‌ها رو)، خۆ شناسنامه'نه (شناسنامه‌هاشون)

## درس دوم: افعال ربطی در زبان گیلکی

افعال ربطی، افعالی هستند که معنی کامل ندارند و فقط برای "نسبت دادن چیزی به چیزی" به کار می‌روند و معنای آن‌ها با آوردن صفت یا کلمه‌ای دیگر کامل می‌شود مانند "هیسه (است)".

❖ فعل ربطی "است" در شهر رشت و لاهیجان: ایه / Ise

❖ فعل ربطی "است" در منطقه‌ی اشکور: هیسه / Hise

❖ فعل ربطی "است" در شهر تنکابن: هسه / Hese

مثال: مؤ چابؤکسری هیسم (من چابکسری هستم)

صرف « هیسم (hisəm)، هیسی، هیسه، هیسیم، هیسین، هیسن (hisən)

منفی: نیم (نیستم)، نی، نیه، نیم، نین، نین / niyəm, niyi, niyə, niyim, niyin, niyən

معروفترین فعل ربطی در زبان گیلکی، فعل «بؤؤن» به دو معنای بودن و شدن است. همان‌طور که ملاحظه می‌فرمائید برای هر دو فعل بودن و شدن در زبان گیلکی از فعل بؤؤن استفاده می‌شود. لازم به ذکر است «بؤؤن» در شرق گیلان کاربرد دارد، در حالی که در شهر رشت و غرب گیلان «بؤستن» گویش می‌گردد.

❖ فعل ربطی "بود" در شهر رشت و لاهیجان: بؤ / bu

❖ فعل ربطی "بود" در منطقه‌ی اشکور: بؤ / bo

❖ فعل ربطی "بود" در شهر رامسر: با / ba

مثال: مؤ استقلالی بؤم (من استقلالی بودم)

صرف « بؤم (bom)، بی، بؤ، بیم، بین، بؤن (bon)

منفی: نؤبؤم (نبودم)، نی، نؤبؤ، نیم، نین، نؤبؤن / nobom, nebi, nobo, nehim, nebin, nobon

## نکته‌ی خیلی مهم (۱):

در زبان گیلکی برای بیان چیزی بودن و بیان در جایی بودن از فعل‌های مجزایی استفاده می‌شود.

مثال (الف):

✓ چیزی بودن: مۆ چابؤکسری هیسم (من چابکسری هستم) « هیسم / hisem

✓ در جایی بودن: مۆ چابؤکسر هیسأم (من چابکسر هستم) « هیسأم / hisam

چابؤکسری هیسم « چابؤکسر هیسأم hisam

چابؤکسری هیسی « چابؤکسر هیسأی hisay

چابؤکسری هیسه « چابؤکسر هیسهه hise

چابؤکسری هیسیم « چابؤکسر هیسأیم hisaym

چابؤکسری هیسین « چابؤکسر هیسأین hisayn

چابؤکسری هیسن « چابؤکسر هیسأن hisan

منفی « چابؤکسر نئسأم، نئسأی، نئسهه، نئسأیم، نئسأین، نئسأن

مثال (ب):

✓ چیزی بودن: مۆ رشتی بؤم (من رشتی بودم) « بؤم / bom

✓ در جایی بودن: مۆ رشت هیسأبؤم (من رشت بودم) « هیسأبؤم / hisabom

رشتی بؤم « رشت هیسأبؤم hisabom

رشتی بی « رشت هیسأبی hisabi

رشتی بؤ « رشت هیسأبؤ hisabo

رشتی بیم « رشت هیسأبیم hisabim

رشتی بین « رشت هیسأبین hisabin

رشتی بؤن « رشت هیسأبؤن hisabon

منفی « رشت نئسأبؤم، نئسأبی، نئسأبؤ، نئسأبیم، نئسأبین، نئسأبؤن

## نکته‌ی خیلی مهم (۲):

در زبان گیلکی برای بیان بودن به معنی وجود داشتن جاندار از دو فعل «بؤون و دؤبون» و برای بیان بودن به معنی وجود داشتن غیرجاندار از فعل «نئابؤن» استفاده می‌شود.

مثال (الف):

- ✓ جاندار: پئر خؤنه هيسئه (پدر خونه هست) « هيسئه / hise
- ✓ غيرجاندار: كتاب خؤنه نئه (كتاب خونه هست) « نئه / ne
- منفی « هيسئه » نئسه / نئه « نئه none
- ✓ جاندار: پئر شان خؤنه هيسان (پدر اينا خونه هستند) « هيسان / hisan
- ✓ غيرجاندار: كتابان خؤنه نان (كتاب ها خونه هستند) « نان / nan
- منفی « هيسان » نئسان / نان « نئان nenan

مثال (ب):

- ✓ جاندار: مائار خؤنه هيسابؤ (مادر خونه بود) « هيسابؤ / hisabo
- ✓ غيرجاندار: كتاب خؤنه نابؤ (كتاب خونه بود) « نابؤ / nabo
- منفی « هيسابؤ » نئسابؤ / نابؤ « نئابؤ nonabo
- ✓ جاندار: مائار شان خؤنه هيسابؤن (مادر اينا خونه بودند) « هيسابؤن / hisabon
- ✓ غيرجاندار: كتابان خؤنه نابؤن (كتاب ها خونه بودند) « نابؤن / nabon
- منفی « هيسابؤن » نئسابؤن / نابؤن « نئابؤن nenabon

## درس سوم: صرف و نحو در دستور زبان گیلکی

دستور زبان یا گرامر مجموعه قوانین و ضوابط حاکم بر ساختار واژه‌ها، جمله‌ها، واج‌ها و آواها و معناها در زبان است. به عبارت دیگر، دستور زبان مجموعه قواعد و آیین‌هایی است که اهل زبان آن‌ها را به‌طور ناخودآگاه فراگرفته و زبان‌آموزان، برای درک بهتر گفتار و نوشتار اهل زبان، آن را می‌آموزند. در تقسیم‌بندی‌های سنتی، دستور زبان به‌طور کلی از دو شاخه واژه‌شناسی (صرف) و جمله‌شناسی (نحو) تشکیل شده‌است. صرف و نحو با هم دستور یک زبان را تشکیل می‌دهند.

### بخش یکم: صرف افعال گیلکی<sup>۳</sup>

\* ماضی:

✓ ماضی ساده: ب / بؤ + بن ماضی + شناسه

• مثال:

مصدر: خۆتن (خوابیدن) Xotən

بن ماضی: خۆت

ماضی ساده اول شخص مفرد: بؤخۆتم (خوابیدم) boxotəm

منفی: نؤخۆتم noxotəm

✓ ماضی نقلی ساده: ب / بؤ + بن ماضی + تکیه بر سیلاب (استرس) + شناسه

• مثال:

مصدر: خۆتن (خوابیدن) Xotən

بن ماضی: خۆت

ماضی نقلی اول شخص مفرد: بؤخۆته'م (خوابیده‌ام) boxotəm

<sup>3</sup> فرهنگ کرمی (آبان ۱۳۹۳)



✓ ماضی استمراری: بن ماضی + شناسه

• مثال:

مصدر: خۆتن (خواییدن) Xotən

بن ماضی: خۆت

ماضی استمراری اول شخص مفرد: خۆتم (می خواییدم) xotəm

✓ ماضی بعید: ب / بۆ + بن ماضی +ه + صرف ماضی فعل بۆون (تکیه بر «ب» اول سوار است)

• مثال:

مصدر: خۆتن (خواییدن) Xotən

بن ماضی: خۆت

صرف ماضی فعل بۆون اول شخص مفرد: بۆم

ماضی بعید اول شخص مفرد: بۆخۆته بۆم (خواییده بودم) boxotə bom

✓ ماضی مستمر: صفت مفعولی + صرف ماضی فعل دۆبۆون

• مثال:

مصدر: خۆتن (خواییدن) Xotən

صفت مفعولی: خۆته

صرف ماضی فعل دۆبۆون اول شخص مفرد: دۆبۆم

ماضی مستمر اول شخص مفرد: خۆته دۆبۆم (داشتم می خواییدم) xotə dobom

در شهر لاهیجان: خۆته دره بۆم در شهر رشت: خۆفتان دۆبۆم منفی: خۆته دنه بۆم

✓ ماضی التزامی: ب / بۆ + بن ماضی +ه + صرف فعل بۆون (تکیه بر «ب» اول سوار است)

• مثال:

مصدر: خۆتن (خواییدن) Xotən

بن ماضی: خۆت

صرف فعل بۆون اول شخص مفرد: بۆم

ماضی التزامی اول شخص مفرد: بۆخۆته بۆم (خواییده باشم) boxotə bum

✓ ماضی نقلی بعید: ب / بؤ + بن ماضی + ه + صرف مضارع فعل داشتن

• مثال:

مصدر: خوٚتن (خواییدن) Xotən

بن ماضی: خوٚت

صرف مضارع فعل داشتن اول شخص مفرد: دارم

ماضی نقلی بعید اول شخص مفرد: بوخوٚته دارم (قبلتر خواییده‌ام) boxotə darəm

منفی: بوخوٚته ندارم boxotə nədarəm

در شهرهای لاهیجان، لنگرود و رودسر: بوخوٚته داتم

✓ ماضی ابعده: ب / بؤ + بن ماضی + ه + صرف ماضی فعل داشتن

• مثال:

مصدر: خوٚتن (خواییدن) Xotən

بن ماضی: خوٚتم

صرف مضارع فعل داشتن اول شخص مفرد: داشتم

ماضی ابعده اول شخص مفرد: بوخوٚته داشتم (قبلتر خواییده بودم) boxotə daštəm

منفی: بوخوٚته نداشتم boxotə nədaštəm

✓ ماضی تمنایی: صفت مفعولی + صرف ماضی فعل نئابوٚن

• مثال:

مصدر: خوٚتن (خواییدن) Xotən

صفت مفعولی: خوٚته

صرف ماضی فعل نئابوٚن اول شخص مفرد: نابوم

ماضی تمنایی اول شخص مفرد: خوٚته نابوم (می‌خواییدم) xotə nabom

منفی: نابخوٚته نابوم noxotə nabom

\* مضارع:

✓ مضارع التزامی: ب / یو + بن مضارع + شناسه

• مثال:

مصدر: خوٚتن (خوابیدن) Xotən

بن مضارع: خوٚس

مضارع التزامی اول شخص مفرد: بوٚخوٚسم (بخوابم) boxosəm

منفی: نوٚخوٚسم noxosəm

✓ مضارع اخباری: بن مضارع + ن + شناسه

• مثال:

مصدر: خوٚتن (خوابیدن) Xotən

بن مضارع: خوٚس

مضارع اخباری اول شخص مفرد: خوٚسم (می خوابم) xosənəm

منفی: نوٚخوٚسم noxosənəm

صرف مضارع اخباری در غرب گیلان و مناطق بیلاقی و کوهستانی شرق گیلان

بدین صورت است: بن مضارع + شناسه « خوٚسم

✓ مضارع مستمر: صفت مفعولی + صرف مضارع فعل دؤبؤون

• مثال:

مصدر: خوٚتن (خوابیدن) Xotən

صفت مفعولی: خوٚته

صرف مضارع فعل دؤبؤون اول شخص مفرد: درم

مضارع مستمر اول شخص مفرد: خوٚته درم (دارم می خوابم) xotə dərəm

در شهر رشت: خوٚفتان درم منفی: خوٚته دتم xotə dənəm

## بخش دوم: نحو در دستور زبان گیلکی

### ترکیب‌های وصفی و اضافی

در زبان گیلکی همانند زبان انگلیسی در ترکیبات وصفی ابتدا صفت، سپس موصوف و برعکس زبان فارسی در ترکیبات اضافی ابتدا مضاف‌الیه و بعد مضاف می‌آید.

- ❖ مثال از گیلکی شهر رشت: سۆرخ<sup>۶</sup> گۆل (گل سرخ)
- ❖ مثال از گیلکی شهر لاهیجان: خۆجیر<sup>۶</sup> لاکۆ (دختر خوب)
- ❖ مثال از گیلکی شهر رامسر: گت<sup>۶</sup> وچه (پسر بزرگ)

مثال‌های بیشتر:

- مي لاکۆ (دختر من)
- مي پيلا لاکۆ (دختر بزرگ من)
- مي پيلا لاکۆ خۆنه (خانه‌ی دختر بزرگ من)
- مي پيلا لاکۆ خۆنه ور (کنار خانه‌ی دختر بزرگ من)
- مي پيلا لاکۆ خۆنه ور<sup>۶</sup> بيچار (مزرعه‌ی کنار خانه‌ی دختر بزرگ من)

نکته: جهت ترجمه از آخر به اول حرکت کنید.

\* مروری بر لغات:

- ✚ خۆجیر، خار، خۆب (خوب، سربه‌زیر)
- ✚ لاکۆ، کيچا، کۆر (دختر)
- ✚ پيلا، گت (بزرگ)
- ✚ وچه، ريکا، ری (پسر)

## شیوهی جمع بستن کلمات

در حالت کلی علامت جمع در زبان گیلکی «ان» است. چنانچه کلمه‌ی مورد نظر به ترتیب به حروف «اؤ»، «ای»، «ه» و «ا» مختوم باشد آنگاه علامت جمع به ترتیب «ؤن»، «ئن»، «'ن» و «'ن» است.

مثال:

- کتاب « کتابان (کتاب‌ها) kətaban
- گؤل « گؤلان (گل‌ها) gulan
- گؤسؤند « گؤسؤندان (گوسفندها) gusundan
- لاکؤ « لاکؤن (دخترها) lakon
- تارؤ « تارؤن (جاروها) taron
- سردی « سردی-ئن (نردبان‌ها) sərden
- وچه « وچه'ن (بچه‌ها) vaca'n
- چا « چا'ن (چاه‌ها) ca'n

## نشانه‌ی مفعولی

در حالت کلی علامت مفعول در زبان گیلکی «ه / ه» است. چنانچه کلمه‌ی مورد نظر به ترتیب به حروف «اؤ»، «ای»، «ه» و «ا» مختوم باشد آنگاه علامت جمع به ترتیب «ؤ»، «ئ»، «'» و «'» است.

مثال:

- کتاب « کتابه (کتاب رو) kətaban
- لاکؤ « لاکؤ (دختر رو) lakon
- سردی « سردی (نردبان رو) sərden
- وچه « وچه' (بچه رو) vaca'n

## درس چهارم: مکالمه

بخش ۱۱: شهي آشنائي جي خوشبختم<sup>۱</sup>.

- دامون: سلام. مي نام دامون هيئه.
- گيلدا: سلام. گيلدا هيئم.
- دامون: خوشبختم.
- گيلدا: مرآئي<sup>۲</sup> شهي آشنائي جي خوشبختم.
- دامون: بخشنين<sup>۳</sup>! شهي فاميلي چي هيئه؟
- گيلدا: جيلانپوره.

بخش ۱۲: اين چي هيئه؟

- ماتيشكا: اووا! ايشان<sup>۴</sup> چي هيئن؟
- كاسي: ايشان گوشواره هيئن.
- ماتيشكا: او، چي خوجيري<sup>۵</sup>! اين چي هيئه؟
- ورنه: اين گردن شرف<sup>۶</sup> هيئه.
- ماتيشكا: خيلي خوجيره. شهي دس درد نؤكونه<sup>۱</sup>، ممنون.

<sup>1</sup> شهي آشنائي جي خوشبختم (از آشنائيتون خوشبختم)

<sup>2</sup> مرآئي (من هم)

<sup>3</sup> بخشنين (مبيخشيد)

<sup>4</sup> ايشان (اينها)

<sup>5</sup> چي خوجيري (چه قشنگي)

<sup>6</sup> گردن شرف (شال گردن)

بخش ۱۳م: کۆپه نته<sup>۲</sup>؟

- ورننا: آى، خۇنه كىلۇبشە<sup>۳</sup> كۆپه نته؟
- گىلدا: مۇ تۇدۇنم<sup>۴</sup>. تى جىف<sup>۵</sup> دل دننه<sup>۶</sup>؟
- ورننا: نه دننه<sup>۶</sup>.
- گىلدا: شايد ماشين<sup>۷</sup> مئن نأبۇن<sup>۷</sup>.
- ورننا: آھا ماشين<sup>۷</sup> مئن نته<sup>۸</sup>.

نكته: نته برای غيرجاندار استفاده می شود. جمع نأن « كۆپه نأن؟ (كجایند؟)

نكته: مئن (داخل، تو)، دل (درون)

بخش ۱۴م: كۆپه هيسئه<sup>۹</sup>؟

- دامۇن: الۇ كاسى سلام!
- كاسى: سلام. خۇي دامۇن؟
- دامۇن: خۇم، ممتون. كاسى، گىلدا خۇنه هيسئه؟
- گىلدا: نه گىلدا خۇنه نئسئه.
- دامۇن: خا

نكته: هيسئه برای جاندار استفاده می شود. جمع هيسأن « كۆپه هيسأن؟ (كجایند؟)

---

1 شېي دس درد نۆكۆنه (دستتون درد نكته)

2 كجاست؟

3 كلىد خونه

4 نىمى دونم

5 تو جىبت نىست؟

6 نه نىست

7 شايد تو ماشين باشه

8 آره تو ماشينه

9 كجاست؟

بخش ۱۵: کۆیه شي هيسي<sup>۱</sup>؟

- مۇئا: تو رشت<sup>۲</sup> شي هيسي<sup>۱</sup>؟
- ماتيشكا: خۇ مي خانواده الان رشت هيسان، ولي آمو اصلتا چابؤكسر<sup>۳</sup> شي هيسيم.
- مۇئا: ايه، مي مائار آني چابؤكسر<sup>۳</sup> شي هيسه.
- ماتيشكا: چي خؤب! شؤمؤ خؤر كۆيه شي هيسين؟
- مۇئا: آمو اشكور<sup>۳</sup> شي هيسيم<sup>۳</sup>.

بخش ۱۶: چي كار گؤده دري<sup>۴</sup>؟

- مائار: وچه، چي كار گؤده دري؟
- وچه: آشپزي گؤده درم<sup>۵</sup>.
- مائار: ساعت يك<sup>۶</sup> نصف<sup>۶</sup> شبه!
- وچه: خؤ مره وشنأ<sup>۶</sup> هيسه مائار!
- مائار: ايسه چي چاگؤده دري<sup>۷</sup>؟
- وچه: مؤر غؤنه ديشكين<sup>۸</sup>.

---

1 اهل كجايي؟

2 تو اهل رشتي؟

3 ما اهل اشكوريم

4 داري چيكار ميكني؟

5 دارم آشپزي ميكنم

6 گرسنه

7 حالا چي داري درست ميكني؟

8 نييرو



بخش ۱۷: مۆكرمان درم<sup>۱</sup>.

- دامؤن: كۆپه دري<sup>۲</sup>؟ پيدا نبي.
- ورننا: مۆكرمان درم.
- دامؤن: كرمان! اوپه چره<sup>۳</sup>؟
- ورننا: ايه كار كؤنم<sup>۴</sup>.

بخش ۱۸: م: چي خائي<sup>۵</sup>؟

- ماتيشكا: الو گيلدا ديكان هيساي؟
- گيلدا: آها، چي خائي؟
- ماتيشكا: مۆرغؤنه<sup>۶</sup> ننداريم، يه چند ته بهين<sup>۷</sup>.
- گيلدا: خو، دئه چي؟ چيزي دئه نخائي هگيرم<sup>۸</sup>؟
- ماتيشكا: نه، تي دس درد نؤكؤنه.

---

<sup>1</sup> من کرمانم (کرمان زندگی میکنم)

<sup>2</sup> کجایی (کجا زندگی میکنی)

<sup>3</sup> اونجا چرا؟

<sup>4</sup> اینجا کار میکنم

<sup>5</sup> چی میخواهی؟

<sup>6</sup> تخم مرغ

<sup>7</sup> بخر

<sup>8</sup> چیزی دیگه نمیخواهی بگیرم؟

## فصل چہارم: لغات

« ا »

\* آبلاکو : لاکپشت

\* آسمان کت : صاعقه

\* آسقره/ آرسقو/ اسرې/ اسلي : اشک

\* آمو/ أمه/ أما/ أمان : ما

\* او : اون

\* اوتہ/ اوتو : اونجوری

\* اورا : اونطرف

\* اویہ/ اویجہ/ اوجار/ اوره/ اویندر/ اویر : آنجا

\* اي/ أ : این

\* اي بوجور : از این به بعد

\* اینہ/ اینتو/ أنتو : اینجوری

\* ایرا : اینطرف

\* ایسہ/ هيسه/ هسأ : حالا

\* ایمہ/ ايما : بعدا

\* ایہ/ ايجه/ ايجار/ ايندر/ اير/ اثره/ آیه : اینجا

\* آھا : آرہ

« ب »

\* بجیر : بہ پایین

\* بخساد : بدریخت/ زشت

\* بدار/ بدأ : بذار

\* برجھ/ درگا/ بیرین: بیرون

\* برمسئن : وحشت کردن

\* برأر : برادر

\* برأزه : برادرزاده

\* بل : شعله آتش

\* بلائتن : شعله ور شدن آتش

\* بناگودن : شروع کردن کاری

« بناگودن گب زان : شروع کرد به گب زنی

\* بند : کوه

\* بوّ : بو

\* بوّرمه/ ونگ : گریه

\* بوّرمه گنؤلي : بغز

\* بؤله : جوانه

\* بوّن : زیر

\* بوّنه : ریشه

\* بیجار : مزرعه

\* بیجارگه : bijarge : مزرعه

\* بیجائنن : برشته کردن

\* بیشتن : برشته شدن

\* بيلي : اردک

\* بؤجؤر : به بالا

\* یؤؤن : شدن

\* یئین : بریدن

« پ »

\* پیچ : کوتاه

\* پراخۆت : کشتی

\* پاره پاره : کم کمه/ ذره ذره

- \* پرستن : پریدن
- \* پرکستن : لرزیدن
- \* پراگیتن : پرواز کردن
- \* پس / پست : کوتاه
- \* پس قوه pas ghave : پس گردن
- \* پسآکتن : از حال رفتن/ عقب افتادن/
- \* پساً : عقب
- \* پو : فوت
- \* پوس : پوست
- \* پوئش : آشغال / اضافات
- \* پورد : پل
- \* پیتار : مورچه
- \* پیتور : مورچه
- \* پیستن : پوشیدن
- \* پیسانئن : پوشاندن
- \* پیشاگودن : بدرقه کردن/ جلو آوردن
- \* پیچا : گربه
- \* پیشآکتن : جلو افتادن
- \* پیلا/ گت : بزرگ
- \* پیلاپئر : پدر بزرگ
- \* پیلاچی : بزرگ
- \* پیلامار : مادر بزرگ
- \* پئر : پدر

« ت »

\* تاشتن : تاشیدن

\* ترستن : ترسیدن

\* ترمى : مه

\* تر وچه : كودك / نوزاد

\* تره : به تو / تو رو

\* تره جى : از تو

\* ترأنى : نو هم

\* تسك : تنگ

\* تش : آتش

\* تكييل : كار جبرانى (من برات كار ميكنم به شرطى كه تو هم برام كار كنى)

\* تكأدان : تكيه دادن

\* تل : تلخ

\* تله : خروس

\* تلاسنگ : سنگ بزرگ

\* تله : خروس

\* تور : ديوانه

\* توشك : هسته

\* توشكه : گره

\* توكالى : ... ؟

\* تۆل : آب گلالود

\* تۆم : ... ؟

\* تۆم بيجار : خزانة

\* تۆمۇنابۇۋۇن : تمام شدن

\* تۆمۇناگۇدون : تمام كردن

\* تي : تو (ضمير ملكى)

\* تي جي : از تو

\* تي شي : مال تو

\* تيف : تيغ

\* تيوأدان : انداختن

« ج »

- \* جرہ/ ایجگرہ/ ژیبور : داد و فریاد
- \* جل/ جولف: قسمت عمیق رودخونه
- \* جي : از
- \* حیر : پایین
- \* حیراً : پایین دست
- \* جؤر : بالا
- \* جؤراً : بالا دست

« چ »

- \* چاشت : نهار
- \* چاگودن/ چاکوردن : درست کردن
- \* چچرئه : برای چی
- \* چرستن : چرا کردن
- \* چره: چرا
- \* چفت: خیس/ بست
- \* چفتل: چاق
- \* چل : گلالود / کثیف
- \* چم : مطابق میل
- \* چندی chandi : چقدر / مقداری
- \* چندی پاره : چقدری (برای ابعاد کوچک)
- \* چندچی : چند نوع
- \* چؤ : چوب
- \* چؤرئه : کم / چکه بکنه
- \* چؤنگه : جوجه
- \* چه دئغاً ره : چقد سریع

\* چين : چيدن

\* چآيي : چاى

« ح »

\* حلى hali : متوجه

« خ »

\* خا : باشه

\* خاخور/ خاخر : خواهر

\* خاخورزه : خواهرزاده

\* خوجير : خوب

\* خو : خودم-ت-ش-مون-تون-شون (ملكى انعكاسى)

\* خوتن : خوابيدن

\* خورده شا : خوراكى (قابل خوردن)

\* خور : خودم-ت-ش-مون-تون-شون (انعكاسى)

\_مؤ خوره : من خودم

\_تؤ خوره : تو خودت

\* خوره : خودم رو / ...

\* خوسائتن : خواباندن

\* خويه : بيل (مخصوص مرز گيرى)

« د »

\* دار : درخت

\* داز : داس

\* داشكه : فرقان

\* دامان/ دامون : جنگل

\* ديستن : بستن

\* دبلأستن : پلاسیده شدن

\* دچتن : مرتب کردن

\* دس : دست

\* دس فیشه : شوت

\* دسأستن : نوازش کردن

\* دشاردن : فشردن

\* دشتأکتن : پراکنده شدن

\* درگز : داس (مخصوص علف بریدن)

\* درگنتن : آویزان کردن

\* درگنتن : انداختن/ کردن « گرم درگنتن

\* دشکستن : چسبیدن

\* دکتن : در چیزی افتادن

\* دکشتن : محکم کشیدن

\* دکشتن : طول کشیدن

\_ هندی دنکشنه زیو وگردنیم : انقدر طول نمیکشه زود برمیگردیم

\* دکلستن daklesten : بورش بردن

\* دگر : گیج

\* دگرستن : بهم خوردن

\* دگیتن : خراب شدن هوا

\* دمتن : لگد کردن

\* دوئن : دوختن

\* دوشتن : دوشیدن

\* دیان : فرو کردن

\* دو : دود

\* دوژ : دزد

\* دیم : چهره

\* دئاری : اتفاقی / شانسی



\* دئسانئن : خيسانندن

\* دنه : ديگه

\* دنه شا : قابل ديدن

\* دؤبؤن : بودن / وجود داشتن

\* دؤگودن : پوشيدن

\* دؤگودن : ريختن

\* دئبار : قديم

\* دئبن : ديدن

\* دگيتن: خراب شدن هوا

\* دأره : داس (مخصوص برنج بريدن)

\* دأن : دادن

\* دؤخؤتن : پنهان شدن

\* دؤسوستن : خراب شدن

\* دؤسانئن : خراب کردن

\* دؤنى : بخاطر

« ر »

\* رادوار : رهگذر

\* رچ : ردیف

\* رچأگيتن : مرتب کردن

\* رسلاُ resela : درست حسابی

\_رسلاُ تی کاره انجام بدی : کارت رو درست انجام بده

\* رگ : ردیف

\* ره : برای

\* رئن : رييدن

\* رئه هوردن re haverdan : درهم برهم کردن

« ز »

- \* زن برأر : برادر زن
- \* زن پئر : پدر زن
- \* زن خاخور : خواهر زن
- \* زنکه : زن (همسر)
- \* زن مآر : مادر زن
- \* زنكأن : زنها
- \* زنؤنى : زانو/ زننده / طاقت فرسا
- \* زأك : بچه
- \* زنُ : زدن

« س »

- \* سامان : مرز / محدوده / منطقه
- \* سر : رو
- \* سردی: نردیان
- \* سؤتن : سوختن
- \* سؤجائنن : سوزاندن
- \* سواکتن : سرخ شدن (خجالت کشیدن)
- \* سیفتال : زنبور
- \* سئرئن : کود حیوانی

« ش »

- \* شمره : به شما / شما رو
- \* شو برأر : برادر شوهر
- \* شو پئر : پدر شوهر
- \* شو خاخور : خواهر شوهر
- \* شو مآر : مادر شوهر

- \* شۆردن : شسستن
- \* شۆش : چوب باریک و بلند
- \* شۆل : قهقهه / صدای بلند
- \* شوّم : شخم
- \* شوّم زان : شخم زدن
- \* شو : مال / اهل
- \* شؤندن : ریختن
- \* شؤۋن : رفتن

« ط »

- \* طلامؤسؤن : به این خوبی/ مثل طلا

« ف »

- \* فسستن : تخریب شدن
- \* فسائنن : تخریب کردن
- \* فشکستن : چیزی تو گلو گیر کردن
- \* فک : آشیانه
- \* فکأشتن : کاشتن
- \* فوگؤدن : ریختن
- \* فودوشتن : مکیدن
- \* فیگیتن : کتک زدن
- \* فیپیتن : پیچیدن
- \* فیپچاننن : پیچاندن
- \* فیچئن : جمع کردن
- \* فیشه : سوت
- \* فیشه زان : سوت زدن
- \* فیلک : آب دهان

« ك »

\* كٽين : افتادن

\* كرك : مرغ

\* كسن ٽجى : از هم

\* كسن كسن : همدیگر

\* كسن ٽور : پيش هم

\* كسن ٽهمراً : با هم

\* كشن : كشيدين

\* كلستن: ريختن

\* كلی بیج : ماهی تابه

\* كله : باغ

\* كمتان: كداميك

\* كمى: كدام

\* كمى میزان : كدام قسمت

\* كمین : كدام

\* كند : بلندی

\* كوتونن : كتك زدن

\* كوتووات kutovat : تلاش بسیار

\* كوتؤم : مکانی كلبه مانند برای نگهداری از باغ و مزرعه

\* كوچنه/ كوچي : كوچك

\* كول : ناقص

\* كول : موج

\* كولوش كون : مرغ مادر

\* كيؤمه : كلبه

\* كويه/ كوچيه/ كوچار/ كویندر/ كؤره : كجا

\* كيچا/ لاکؤ/ كؤر : دختر

« گ »

\* گایی گلف : گاهی اوقات

\* گب : صحبت

\* گره : موش

\* گرش : مرتبه

\* گرأدان : غلطاندن

\* گل : موش (با سایری بزرگتر)

\* گلاً gala : تدارک

\* گِلأدان geladan : فرو کردن در خاک

\* گِلأدان galadan : همراه کردن

\* گِلأکتن : همراً شدن / پیوستن

\* گِلأگیتن : تدارک دیدن

\* گنتن : انداختن

\* گنستن ganesten : برخورد کردن

\* گودن/ کوردن/ کؤدن : کردن

\* گوتن : گفتن

\* گوذه : مچاله

\* گورکؤن/ گردکان/ آغؤز : گردو

\* گ سؤند Gusund : گوسفند

\* گؤل : گل

\* گول زان : فریب دادن

\* گوله : کوزه

\* گوله نان : فریب دادن

\* گیتن : گرفتن

« ل »

\* لا : سیل

\* لات : محدوده رودخونه

\* لاپى : سوراخ

\* لاکو/ کيچا/ کور : دختر

\* لایز : نوبت

\* لش : جنازه

\* لر : لاغر

\* لک : کنار

\* لنگ : پا

\* لل : پشه

\* لۆتکه : قايق

\* لیسک/ لیزخ : سُر

\* لیسکاکتن/ لیزخاکتن : سُر خوردن

« م »

\* مره : به من / من رو

\* ملجه : گنجشک

\* مننستن mennesten : نتوانستن

\* موّ : موی سر

\* موّتن : گشتن

\* مؤسؤن / مؤرسؤن / مؤنا/ مانستن/ جور: مثل

\* میل : سیخ

\* ایمه چى : پس چى / البته

\* مئن : نو / داخل

\* مئن دامان : اعماق جنگل

\* مئنا : بین

\* مائار : مادر

\* مؤرغؤنه : تخم مرغ

« ن »

\* نوأ : نباید

\* نیشتن : نشستن

\* نیشأنتن : نشانندن

\* نأبدأ : میادا

\* نأن : گذاشتن

\* نأن : دراز کشیدن

« و »

\* وابلشکن خؤردن : پیچ خوردن دو پا

\* واران : باران

\* واز : پرش

\* واش : علف

\* وچه : پسر

\* وَر : کنار / پیش

\* وِر : گیج

\* وراشین دراشین : درهم برهم

\* ورجه : کنار

\* ورسأن : بلند شدن

\* ورسأنتن : بلند کردن

\* ورف : برف

\* وره : بره

\* وراگیتن : همراه کردن

\* وزرستن : پاره شدن

\* وزرأنتن : پاره کردن

\* وشکستن vashkesten : بالا رفتن

- \* وشنأ veshna : گرسنه
- \* وشنأیی : گرسنگی
- \* وكتين : شدن
- \* وگرستن : برگشتن
- \* وگيتن : برداشتن
- \* وَل : کج
- \* وِلگ : برگ
- \* ویریتن : فرار کردن
- \* ویريجائتن : فراری دادن
- \* وَا/ وَأن/ وَأني/ خَأ/ خَأن/ خَأني : باید
- \* وَأبتن : بریدن
- \* وَأپیتن : پیچیدن
- \* وَأپيجائتن : پیچاندن
- \* وَأرش : بارش
- \* وَأرستن : باریدن
- \* وَأرگنتن : پهن کردن
- \* وَأستن : میل داشتن
- \* وَأسر/ وَأسي/ وَأسئه : واسه
- \* وَأکتن : از کت و کول افتادن
- \* وَأگیتن : از اختیار خارج شدن
- \* وَأگیر : جواب
- \* وؤبؤن : بر چیزی بودن
- \* وؤسوستن : پاره شدن
- \* وؤسأنتن : پاره کردن



« ی »

\* یته : یکی

\* یک در یک : ناگهانی / یهووی

\* یه پاره / اییچه / ایسکالنی : به ذره

\* یأسه واتن : دلتنگ شدن

« ه »

\* هچی / هچین : الکی

\* هدأن : دادن

\* هسی : سیب ترش

\* هگیتن : گرفتن

\* هندی : اندازه « می هندی = اندازه من

\* هنده : بازم / دوباره

\* هلاوت / هلو / الو : بخار

\* هلی / خولی : آلوچه

\* هلی دار : درخت آلوچه

\* هلی کله : باغ آلوچه

\* همأن : آمدن

\* هورا : همانطرف

\* هوردن : آوردن

\* هی : همین

\* هی تا مئنا : نو این هاگیر واگیر

\* هیمه : هیزم

\* هییندر : همینجا

\* هئین : خریدن

« أ »

\* أَسَأُ : اصلا

\* أَمْرُهُ : به ما / ما رو

\* أُمِّي : ما (ضمير ملكي)

\* أُنْدَى : انقدر

« وُ »

\* وُ : and

پایان.